

تحول خودآگاهی‌ها و هویت‌های سیاسی در ایران

* حسین بشیریه

چکیده:

جهانی شدن و نیز روند تحولات داخلی پس از انقلاب اسلامی، بر هویت و نیز خودآگاهی سیاسی در ایران تأثیری مستقیم گذاشته است. نویسنده در این مقاله، با بیان تفاوت میان دو مفهوم خودآگاهی سیاسی که مقوله‌ای ذهنی است و هویت که توسط معیارهای عینی مثل قومیت، جنس، سن و ... تعریف می‌شود، زوال خودآگاهی و هویت ایدئولوژیک سیاسی را از طریق شیوه پیدایش تنوع و پراکندگی خودآگاهی سیاسی توضیح می‌دهد و سه دوره بر آن قائل است. نویسنده معتقد است که تحولات ملی و بین‌المللی از تشکیل هویت‌ها و خودآگاهی‌های سیاسی پایدار در ایران جلوگیری کرده است، و در حال حاضر، هویتی که در حال شکل‌گیری است متأثر از واکنش نسبت به فرآیندهای جهانی شدن بوده و تحولات سیاسی و گفت‌وگویی نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ نیز بر اهمیت تکثرگرایی و قانون‌گرایی افزوده است.

کلید واژه‌ها: ایدئولوژی، جامعه مدنی، جهانی شدن، خودآگاهی، غیریت، کثرت‌گرایی، هویت

مقدمه

استدلال اصلی ما در این گفتار آن است که در سال‌های اولیه انقلاب اسلامی، خودآگاهی ایدئولوژیک سیاسی - اسلامی به واسطه عوامل گوناگونی از جمله بسیج سیاسی و عملکرد دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت، به‌عنوان خودآگاهی غالب گسترش یافت و خودآگاهی‌های دیگر را تحت الشعاع قرار داد. اما از دهه ۱۳۷۰ به بعد، به واسطه عملکرد عوامل گوناگون خودآگاهی سیاسی - ایدئولوژیک دچار ضعف و گسست شد و به جای آن، از یک سو انواع مختلفی از هویت‌ها و خودآگاهی‌های ملی، قومی، طبقاتی، جنسی و سنی در حال ظهور و شکل‌گیری بوده‌اند و از سوی دیگر، خودآگاهی سیاسی متنوع‌تر و پراکنده‌تر گشته است. زندگی و کردارهای سیاسی در این دهه، به دلیل همین تحول در خودآگاهی‌ها و هویت‌ها، دستخوش دگرگونی چشمگیری شده است.

در تفصیل صورت مسأله اصلی، باید افزود که دولت جمهوری اسلامی از همان آغاز استقرار خود، به‌عنوان دولتی ایدئولوژیک یا "مکتبی" در پی ایجاد تحول در خودآگاهی‌ها و هویت‌های فردی و جمعی برآمده و به ایجاد و با تقویت خودآگاهی ایدئولوژیک - سیاسی اسلامی پرداخته است.

مفهوم ایده‌آل "انسان متعهد و مکتبی" تصویر انسانی است که همه خودآگاهی‌ها و هویت‌های متنوع خود را به منظور تقویت هویت سیاسی ایدئولوژیک خویش رها ساخته و یا بی‌ارزش پندارد. دولت جمهوری اسلامی از لحاظ شیوه عمل، با ترویج ایدئولوژی واحد و ایجاد تمرکز در منابع قدرت سیاسی، مراکز اقتدار و قدرت دیگری را که می‌توانست مردم را بر حول خودآگاهی‌ها و هویت‌های دیگر بسیج و سازماندهی کند، متضاد ساخت. در نتیجه احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌های حرفه‌ای و دیگر شکل‌های جامعه مدنی تضعیف شدند و حوزه عمومی نیز صرفاً عرصه ظهور و گسترش خودآگاهی سیاسی - ایدئولوژیک شد و شرایط امکان برای ظهور دیگر خودآگاهی‌ها، دست‌کم در عرصه عمومی، تضعیف گشت. به‌طور کلی، کارگزاران ایدئولوژی انقلاب اسلامی با کاربرد روش‌های گوناگون در عرصه‌های مختلف، در پی تحریم خودآگاهی‌های دیگر و با دست‌کم، جلوگیری از تشکیل کردارهای سیاسی و اجتماعی براساس آن خودآگاهی‌ها در عرصه عمومی جامعه برآمدند. خودآگاهی سیاسی - ایدئولوژیک با توجه به ارتباط نزدیکی که با ساختار قدرت سیاسی پیدا کرد، طبعاً امکان عمل در چارچوب خودآگاهی‌های دیگر را محدود می‌کرد و یا در صورت توفیق بیشتر، امکان ظهور آنها را ممتنع ساخت.

مفهوم خودآگاهی و هویت

میان خودآگاهی و هویت، تفاوت‌های ظریفی وجود دارد و به‌طورکلی، خودآگاهی مقوله‌ای ذهنی یا تصور شده است که ممکن است با واقعیت عینی فاصله داشته باشد و یا نسبتی با آن نداشته باشد. اما هویت معمولاً به وسیله معیارهای عینی مثل قومیت، ملیت، جنس، سن، طبقه، شغل و غیره تعریف می‌شود. البته در بسیاری موارد خودآگاهی‌ها بر تکیه‌گاه‌های هویت عینی استوارند اما در موارد دیگر مثل خودآگاهی‌های ایدئولوژیک - سیاسی ممکن است چنین ارتباطی در کار نباشد. به‌طورکلی، خودآگاهی به مجموعه ارزش‌ها، نمادها و جهان‌بینی‌هایی اشاره دارد که مردم آگاهانه برای معنا بخشیدن به زندگی خود بدان‌ها متوسل می‌شوند و یا آنها را تولید می‌کنند. از این‌رو خودآگاهی مقوله‌ای "طبیعی" یا "ذاتی" نیست؛ بلکه ماهیت فرهنگی و تاریخی دارد. خودآگاهی‌ها در طی زندگی به دست می‌آیند و احتمالاً تحول می‌یابند. خانواده، مدرسه، رسانه‌های جمعی، دستگاه‌های دولتی، ساختارهای گفتمانی یا ایدئولوژیک، فرآیند بسیج سیاسی و سایر عوامل در تشکیل یا تغییر خودآگاهی‌ها تأثیر می‌گذارند. هم‌چنین، در نتیجه عملکرد عوامل گوناگون ممکن است خودآگاهی‌های متعدد و متنوعی در فرد پدید آید. مهمترین خودآگاهی‌ها و هویت‌های فردی و جمعی را می‌توان به خودآگاهی‌های محلی - ملی، قومی - نژادی، فرهنگی - زبانی، مذهبی - فرقه‌ای، جنسی، طبقاتی، سیاسی - حزبی و سنی - نسلی تقسیم کرد. بررسی و توضیح شیوه زوال خودآگاهی‌ها و هویت سیاسی - ایدئولوژیک و به‌ویژه شکل‌گیری خودآگاهی‌های مختلف بر حول محورهای نامبرده در طی سال‌های اخیر، از حوصله مقاله حاضر خارج است. در این نوشته صرفاً زوال خودآگاهی و هویت سیاسی - ایدئولوژیک را از طریق نشان دادن شیوه پیدایش تنوع و پراکندگی در خودآگاهی‌های سیاسی توضیح خواهیم داد.

تحولات سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی، فراز و نشیب‌های قابل ملاحظه‌ای داشته و از هویت سیاسی غالب برخوردار بوده است. از یک سو گذار از پوپولیسم سیاسی دهه ۱۳۶۰ به گفتمان بازسازی و سازندگی در دوران ۷۶-۱۳۶۸ و نهایتاً به گفتمان دموکراسی و جامعه مدنی در نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ و از سوی دیگر، فرایندها و فشارهای فزاینده جهانی شدن، زمینه تحولاتی را در هویت سیاسی به‌ویژه در نزد نخبگان و طبقه فعال سیاسی ایجاد کرده است.

عوامل مختلفی در تشکیل و تداوم ثبات سیاسی مؤثرند. از جمله باید از تداوم نهادها، استقرار هنجارهای فرهنگ سیاسی و به‌ویژه پیدایش "جامعه‌ای سیاسی" که در آن اتباع و نخبگان بتوانند هویت‌های سیاسی پایدار و روشنی برای خود قائل شوند، نام برد. اما تحولات داخلی و فرایندهای

جهانی شدن از تشکیل و تداوم چنین هویت‌های پایداری ممانعت کرده‌اند. ظهور جامعه سیاسی مستمر و پایداری که مبتنی بر هویت‌های سیاسی روشن باشد، نیازمند تکوین سه شاخص اصلی است: نخست، پیدایش نمادهای جمعی هویت سیاسی؛ دوم، عملکرد آن نمادها به‌عنوان الگوی شناسایی متقابل و تمیز و جداسازی گروه‌ها؛ سوم، پیوستگی آن نمادها با هویت ملی به مفهوم گسترده‌تر به نحوی که عناصر اصلی آن در نزد همه گروه‌ها یافت می‌شود.

اما به نظر می‌رسد که مجموعه تحولات داخلی و بین‌المللی، از تشکیل هویت و خودآگاهی‌های سیاسی پایدار در ایران جلوگیری کرده و هویت ملی مشترک را به‌عنوان زمینه آن خودآگاهی‌ها تضعیف نموده است. ماهیت اسلامی دولت و انقلاب از یک سو و فرایندهای جهانی شدن از سوی دیگر، تأثیر کم و بیش یکسانی در تضعیف آنچه که به‌عنوان هویت ملی ایرانی در عصر پهلوی شکل گرفته بود، داشته است. هم‌چنین به نظر می‌رسد قانون اساسی که اصولاً باید در تشکیل خودآگاهی و هویت‌های پایدار سیاسی نقش اساسی داشته باشد، [به زعم برخی] خود مانع از تشکیل این هویت شده باشد. به عبارت دیگر، هنجارهای مشترک سیاسی در بین گروه‌ها متزلزل بوده، عمر کوتاهی داشته و یا سخت دست‌خوش تعبیر و تفسیرهای مختلف و متعارض شده‌اند. مفاهیمی چون "غرب‌ستیزی"، "بازگشت به اسلام"، "عدالت" و غیره که به‌عنوان هنجارهای سیاسی مرکزی پس از انقلاب ظاهر شدند، حتی در درون گروه‌های حاکمه موضوع اختلاف و نزاع قرار گرفته‌اند. فقدان و یا ضعف و زوال این هنجارهای مشترک و در نتیجه، ضعف پیوند هویت‌ها و خودفهمی‌های سیاسی، موجب گسترش بیگانگی سیاسی و تکوین مقوله خودی و غیرخودی در مراحل مختلف شده است؛ به نحوی که گروه‌ها متقابلاً تعلق یکدیگر به ایران و یا جمهوری اسلامی را نفی می‌کنند. به‌طور خلاصه، الگوهای بازشناسی متقابل در ایران پس از انقلاب بسیار ضعیف شده و یکی از مظاهر این ضعف، در حوزه اصلی هویت ملی آشکار شده است. از آن‌جا که این الگوهای بازشناسی متقابل مبنای "جامعه سیاسی" را تشکیل می‌دهند، در نتیجه "جامعه سیاسی" نیز تضعیف شده است. جامعه سیاسی در این مفهوم، شبکه و مجموعه‌ای از روابط متقابل میان هویت‌های سیاسی جا افتاده و تثبیت شده‌ای است که در بستر هویت ملی گسترده‌تری استقرار یافته باشند و هرچند که مخالف یکدیگر باشند، اما احساس غیریت متقابل نکنند. استقرار و تداوم این جامعه سیاسی مبتنی بر خودفهمی‌های واجد زمینه مشترک، لازمه تداوم سیاست و حکومت در حد عادی و متعادل آن است. به‌طور کلی، تعادل سیاسی در ایران مقطعی و گذرا بوده و ضعف هنجارهای مشترک در بروز بی‌ثباتی، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است.

به‌طور کلی هویت‌ها و خودفهمی‌های گوناگونی، عرصه سیاست در ایران را اشغال کرده‌اند و ضعف ارتباط بین آنها، نمود دیگری از ضعف هویت ملی در ایران به‌عنوان یک واحد سیاسی است. طبق استدلال ما، "بی‌هنجاری" سیاسی و تحولات داخلی به همراه فرایندهای جهانی شدن، در گسترش این ضعف مؤثر بوده‌اند.

هدف اصلی ما در این‌جا، ترسیم خطوط کلی شیوه تشکیل و زوال خودفهمی‌ها و هویت‌های سیاسی در پرتو تحولات داخلی و جهانی است. به عبارت دیگر، تحلیل زبان سیاست و خودفهمی‌های سیاسی در درون الگویی تاریخی مدنظر ما است. از این دیدگاه می‌کوشیم تا فرایند تشکیل و زوال هویت سیاسی در ایران پس از انقلاب را به چند مرحله اصلی تقسیم کنیم. هر یک از این مراحل، نتیجه فشارها و بحران‌هایی است که دامنگیر مرحله قبل شده است و راهی برای حل آن فشارها و بحران‌ها نیز به شمار می‌رود.

مراحل اساسی در خودفهمی و هویت‌بخشی سیاسی

به‌طور کلی، می‌توان این مراحل را از نظر گفتمانی به سه دوره اصلی تقسیم کرد: نخست، ایدئولوژی پوپولیستی دهه شصت و دوران جنگ به‌عنوان ایدئولوژی غیرستیز. دوم، ایدئولوژی معطوف به سازندگی از اواخر دهه شصت تا اواسط دهه هفتاد که همراه با برخی بازاندیشی‌ها در ایدئولوژی پوپولیستی اولیه بود. سوم، ایدئولوژی معطوف به مردم‌سالاری نیمه دوم هفتاد که در آن غیرستیزی تا حدی جدی جای خود را به غیرپذیری داده است. در این تحلیل، ویژگی‌های اصلی گفتمان سیاسی هویت‌بخش، از هر یک از مراحل سه‌گانه تاریخی موردنظر انتزاع می‌شوند. تحول در خودفهمی‌ها و هویت‌های سیاسی نیز خود مبین تحول در برداشت از هویت ملی است. چنین بحثی از زبان سیاست و خودفهمی‌ها و هویت‌بخشی‌ها ضرورتاً با شرایط و تحولات عینی ارتباط می‌یابد. به‌ویژه، دو مرحله در اصلاحات اقتصادی و سیاسی (نخست، دوران ۷۶-۱۳۶۸ و دوم، دوران ۸۰-۱۳۷۶)، انتقال بخشی از قدرت سیاسی به گروه‌ها و جناح‌های "اصلاح‌طلب" یا میانه‌رو و تحول نسبی در روابط خارجی، در شکل دادن به صورت‌بندی اجتماعی و سیاسی کشور مؤثر بوده‌اند. طبعاً در این‌جا مجال کافی برای تحلیل چنین شرایط و عوامل عینی وجود ندارد، لیکن فایده روش تحلیل در بحث از هویت‌ها و خودفهمی‌های سیاسی، بررسی و تعبیر گفتمان‌هایی است که در هر مرحله

این شرایط و عواملی عینی را به سطح جامعه سیاسی منتقل می‌کنند. ضروری است که در آینده نزدیک، تحلیل شیوه تشکیل و تضعیف هویت‌ها و خودفهمی‌های سیاسی در دوران پس از انقلاب، پرتویی بر چگونگی شکل‌گیری هویت‌ها و خودفهمی‌ها بیفکند. تأکید بر این نکته نیز ضروری است که آنچه به‌عنوان فرایندهای عینی جهانی شدن و تأثیر آنها بر هویت‌های سیاسی و ملی در ایران عنوان می‌شود، از طریق همان هویت‌بخشی‌ها و خودفهمی‌ها به سطح جامعه سیاسی انتقال می‌یابد. به عبارت دیگر، ما در این جا تنها با لایه خودآگاه فرایند جهانی شدن به وجهی که در سطح هویت‌بخشی‌ها و خودفهمی‌ها انعکاس یابد، سروکار خواهیم داشت.

۱- ایدئولوژی انقلاب اسلامی و خودفهمی‌ها یا هویت اسلامی

ایدئولوژی انقلاب اسلامی به‌ویژه پس از انتقال کامل قدرت به گروه‌های اسلام خواه و حذف گروه‌های لیبرال و چپ‌گرا از عرصه قدرت، مجموعه‌ای از هویت‌ها و خودفهمی‌ها عرضه کرد. در نتیجه، مفاهیمی چون امت اسلامی، ملت مسلمان، جمهوری اسلامی، وحدت امت و جهان اسلام در مقابل غرب و غیراسلام بر کل ارتباطات سیاسی و عمومی غلبه یافت و عرصه برای ظهور و گسترش خودفهمی‌ها و هویت‌های دیگر تنگ شد. هویت‌سازی اسلامی به‌ویژه در ایدئولوژی رسمی حزب جمهوری اسلامی تبلور روشنی یافت. زمانی که فرمالیسم مذهبی در عرصه عمومی و سیاسی و در سطح ادارات دولتی، مدارس و دیگر مراکز عمومی گسترش یافت، کوشش برای هویت‌سازی اسلامی و گسترش خودفهمی مذهبی جزئی از سیاست عمومی و اجتماعی حکومت اسلامی شد. در نتیجه، ناسیونالیسم ایرانی به مفهومی که در دوران پهلوی تکوین یافته بود، تحقیر شد و فرهنگ ایرانی به شکلی که در ادبیات فارسی به‌ویژه در آثار فردوسی و حافظ و خیام عرضه می‌شد، مورد بی‌مهری قرار گرفت. تأکید بر هویت و خودفهمی اسلامی از یک سو باعث تضعیف بخشی از گذشته تاریخی و برخی از علقه‌های هویتی و فرهنگی شده و از سوی دیگر، ارتباط با عرصه عمومی جهانی رو به ضعف گرایید. بسیاری از مفاهیم، واژگان و اندیشه‌هایی که احیا می‌شد، با تجربه عمومی جاری در جهان و کشور چندان ربطی نداشت. در حقیقت، این مفاهیم و اندیشه‌ها متعلق به طبقه سنتی روحانیت بود که اینک در پرتو قدرت و استیلای خود، آن را به سطح عمومی جامعه و فرهنگ نشر می‌داد. ایدئولوژی اسلامی به‌عنوان ساختار معنایی تنها می‌توانست توانایی خود در تولید معنا را با قطع پیوند عملی با ساختارهای معنایی دیگر چون لیبرالیسم، دمکراسی،

تجدد و غرب‌گرایی عملی سازد. به این ترتیب، سخنگویان ایدئولوژی انقلاب اسلامی مجبور شدند برای حفظ معنادار بودن پیام‌های خود، به درون ابعاد اسطوره‌های زبان مذهبی پناه ببرند. در نتیجه، روح سحرآسای مذهب، گفتمان ایدئولوژی رایج را فرا گرفت. دوران بسیج سیاسی دهه شصت که هم‌زمان با دوران بسیج جنگی بود، شاهد اوج گسترش گفتمان اسلام‌گرایی ایدئولوژیک گشت. اما در عمل کوشش برای کاربرد این ایدئولوژی در مصاف با مسائل و مشکلات عمومی، منجر به گسترش نوعی خلأ ارتباطی شد. ایدئولوژی انقلاب اسلامی نه تنها همه گروه‌های غیرخودی (ناسیونالیست، لیبرال و دمکرات) را از دایره عرصه ارتباطی خویش حذف کرده و بیگانه می‌ساخت، بلکه توانایی پوشش دادن به هویت‌های قومی، مذهبی و محلی متعدد در کشور را نیز دارا نبود.

۲- جهانی شدن، دوران سازندگی و تعدیل در خودفهمی ایدئولوژیک

فرآیند جهانی شدن پس از فروپاشی نظام‌های بلوک شرق و اتحاد شوروی، شتاب بیشتری پیدا کرد. در ایران نیز کوشش‌هایی برای تطبیق با برخی از فرآیندهای جهانی شدن آغاز شد. یکی از مهمترین ابعاد این موضوع، حوزه سیاست اقتصادی بوده است. چنان‌که می‌دانیم با جهانی شدن فزاینده فرآیندهای اقتصادی، دیگر دولت‌های ملی قادر نیستند تا به شیوه گذشته از عهده حل مسائل داخلی خود از طریق کنترل اقتصادی برآیند و یا همه فرآیندهای اقتصادی داخلی را برحسب تصمیم‌گیری‌های سیاسی تنظیم کنند. در ایران، توجه به فرآیند جهانی شدن و بازتعریف خودفهمی‌ها به نحوی واقع‌بینانه‌تر از خودفهمی‌های ایدئولوژیک دوره اول انقلاب، از سال ۱۳۶۸ به بعد افزایش چشم‌گیری یافت. یکی از انگیزه‌های اصلی این چرخش در سیاست‌ها، ضرورت بازسازی کشور پس از جنگ و ترمیم وجهه و روابط خارجی ایران بود. در حقیقت، گروه کارگزاران سازندگی که حول آقای رفسنجانی گرد آمده بودند، در طرح نگرش جدید نقش عمده‌ای داشتند و از همین رو بین آنها و طبقه روحانی حاکم، به‌ویژه جامعه روحانیت مبارز که نماینده خودفهمی ایدئولوژیک اولیه بوده است، اختلافاتی پدید آمد. لازمه تحقق چرخش جدید و توجه به فرآیندهای جهانی شدن، تغییر در سیاست خارجی و تجدیدنظر در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت بود. استدلال دولت در مقابل مجلس این بود که شرط لازم برای توسعه اقتصادی کشور، به‌ویژه در شرایط بعد از جنگ دوم خلیج فارس، تجدیدنظر در سیاست خارجی می‌باشد. در توجیه بحث تنش‌زدایی در روابط خارجی ایران نیز استدلال می‌شد که باید چهره قابل قبول و

موجهی از ایران در نزد افکار عمومی جهان ترسیم شود. همه این عناصر به ضرورت بازانديشي در هويت و خودفهمي ايدئولوژيک گذشته اشاره داشت.

يکي ديگر از مسائل پيش روي دولت آن بود که چگونه مي توان به بهترين شيوه، از مقتضيات جديد نظام بين المللي پس از پايان جنگ سرد و فسرورپاشي اتحاد جماهیر شوروي و گسترش فرآيندهای جهانی شدن بهره برداری کرد. با توجه به اینکه ایران در طی سالهای قبل با مشکلات اقتصادی مختلفی مواجه بود، بحث تشويق سرمايه گذاري خارجي در جهت ترويج و پيشبرد تحولات تکنولوژيک در کشور نیز ضرورت می یافت. به همین دلایل، بين دو جناح درگير بر سر ماهيت برنامه اول اقتصادی و جهت گيري های آن اختلاف نظر پديد آمد و مجلس شورای اسلامی تصويب آن برنامه را به مدت یک سال به تعويق انداخت. این در حالی بود که سازمان برنامه و بودجه از اصول آن برنامه در ارتباط با فرآيندهای جهانی شدن دفاع می کرد. اختلاف نظر ديگر بين طرفين بر سر تعهدگرايي و تخصص گرايي نیز نشان از دو تعبير "راست ستي" و "راست مدرن" از خودفهمي و هويت سياسي داشت. برطبق استدلال جناح راست، تخصص گرايي موجب غرب گرايي، علم گرايي، گرايش های ضد ارزشي و تهاجم فرهنگي و در نهايت، زوال هويت و خودفهمي اسلامی می شد. در مقابل، کارگزاران سازندگي استدلال می کردند که به منظور تأمین توسعه و پيشرفت اقتصادی، باید از انحصارگرايي و طرد نیروهای مختلف وفادار به اصول انقلاب پرهيز کرد و مشارکت سياسي را گسترش داد. مواضع اصلی کارگزاران سازندگي و دولت آقای رفسنجاني، تأکید بر ضرورت توسعه تکنولوژيک، استقرار و استمداد از سرمايه های جهانی، تشويق سرمايه گذاري های بنيادي، ايجاد و گسترش ارتباط با نظام اقتصادی جهانی، گسترش صادرات و واردات، ايجاد مناطق آزاد تجاري، کاهش مقررات گمرکي، جلب سرمايه گذاري خارجي، تأمین آزادي های سياسي در چارچوب قانون اساسي برای تشويق مشارکت همگاني، آزادي مطبوعات و ميزاني از تساهل سياسي بود. طبعاً چنین مواضعی در هويت و خودفهمي ايدئولوژيک اوليه، تجديدنظري های اساسي را ايجاد می کرد.

۳- گفتمان دمکراتيک، خودفهمي ها و هويت های متکثر

به طورکلي، به نظر می رسيد که ايدئولوژي انقلاب اسلامی با تأکید بر خودفهمي و هويت جديد، حتی در نسخه تعديل شده آن در دوران سازندگي، جهانی را ترسيم می کرد که در عمل وجود نداشت. شکاف و بيگانگي میان خودفهمي و هويت ترسيم شده در ايدئولوژي رايج و خودفهمي ها

و هویت‌هایی که بعضاً تحت تأثیر فرآیندهای جهانی در حال گسترش بود، به تدریج ابعاد بحرانی به خود می‌گرفت. قبل از انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۷۶، آقای خاتمی به‌عنوان سخنگوی بخشی از روشنفکران دینی و دانشگاهی و بیانگر برخی از خودفهمی‌ها و هویت‌های متکثر مذکور، کوشید تا اصلاحاتی در گفتمان ایدئولوژیک مسلط ایجاد کند تا ساختارهای ارتباطی رسمی را که تا آن زمان به روی دیگر گفتمان‌ها و خودفهمی‌ها بسته بود، بگشاید. برآیند این کوشش‌ها عرضه خودفهمی و هویت‌های جدیدی بود که عناصری از دوران سازندگی را در برداشت و همچنین، خودفهمی‌ها و هویت‌های متکثر در جامعه و متأثر از فرآیندهای جدید جهانی شدن را در برمی‌گرفت. آقای خاتمی با ارائه مفهوم "جامعه مدنی" در تبلیغات انتخاباتی خود و پس از خرداد ۱۳۷۶، فرآیندی برای گسترش حوزه گفتمان عمومی به راه انداخت و به نحو محسوسی، گفتمان ایدئولوژیک و جزم‌گرایی رایج در حوزه هویت و خودفهمی عمومی را تعدیل کرد. مفهوم جامعه مدنی ابزاری برای شناسایی هویت‌ها و خودفهمی‌های متکثر و مختلف موجود در جامعه بود. از سوی دیگر، مفهوم "گفت‌وگوی تمدن‌ها" نیز برای بازشناسی اهمیت و ایجاد هویتی تازه در سطح جهانی مطرح شد. هویت ایدئولوژیک رسمی، هم در داخل دچار محدودیت‌های اساسی شده بود و هم در خارج از کشور بازتابی ناخوشایند پیدا کرده بود.

در نتیجه طرح مفاهیم و گفتمان جدید راهی برای نوعی گفت‌وگوی سیاسی در سطح رسانه‌ها و مطبوعات گشود و به سرعت یک جنبش اپوزیسیون دمکراتیک شامل بخشی مرکب از روشنفکران و دانشجویان و طبقه متوسط جدید در پرتو آن شکل گرفت. گفتمان این جنبش که در روزنامه‌های مستقل منعکس می‌شد، برای ایدئولوژی و خودفهمی رایج در ایدئولوژی مسلط، مخرب و اختلال‌آمیز به نظر می‌رسید. هرچند که در عمل واکنش‌های خشونت‌باری در مقابل گسترش این گفتمان صورت گرفت، اما با توسعه زبان و مفاهیم جدید، عرصه بر ایدئولوژی رسمی بسیار تنگ‌تر شد. خودفهمی و هویت تازه‌ای که در پرتو گفتمان جدید شکل گرفت، دارای عناصر متفاوتی است. شاید بتوان گفت که عناصر اصلی آن، عنصری منفی یعنی ضدیت با هویت‌سازی ایدئولوژیک و فراگیر بوده است. از سوی دیگر، عناصر هویت، فرهنگ و ناسیونالیسم ایرانی و نیز ضرورت ایجاد هماهنگی با فرهنگ‌ها و تمدن‌های زنده جهان در تکوین آن نقش اساسی داشته‌اند. طبعاً طیف گسترده‌ای از هویت‌ها و خودفهمی‌های ملی، ملی-مذهبی و جهانی در این‌جا یافت می‌شوند. به هر حال، زبان و گفتمان اپوزیسیون دمکراتیک در مقابل ایدئولوژی اسلامی، بر تکثر و پراکندگی هویت‌ها در متن نوعی هویت جامع ایرانی و اسلامی تأکید داشته است. طرح اندیشه

جامعه مدنی، در واقع معطوف به شناسایی همین تکثر در خودفهمی‌ها و هویت‌ها بوده است؛ بدین‌سان که خودفهمی ایدئولوژیک و بسته و محدود گفتمان رسمی به نحو فزاینده‌ای با واقعیت فاصله گرفته بود و جای خود را به خودفهمی‌های وسیع‌تر و متکثر می‌داد. با این حال دست‌کم دو برداشت رسمی از خودفهمی و هویت تداوم یافته و هر یک با مجموعه‌ای از نیروها در عرصه قدرت سیاسی مرتبط شده است.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد که در مرحله اخیر، شاهد نوعی ایدئولوژی‌زدایی از خودفهمی و هویت هستیم. اساساً هویت و خودفهمی‌ها امری سیال، چندپاره، ناتمام و متغیر است. هویت‌ها و خودفهمی‌ها در مقابل غیریت‌ها یا دیگران شکل می‌گیرند. ایران در طول تاریخ در مقابل مقدونیان، اعراب، مغول‌ها، عثمانی‌ها، انگلیسی‌ها، روس‌ها و آمریکایی‌ها و یک بار نیز در مقابل کل تجدد جهانی شده غرب هویت یافت و خودفهمی پیدا کرد و هر بار نیز این هویت شکل و معنای خاص خود را داشته است. بنابراین، هویت ما بستگی به چیزی دارد که در مقابل آن هویت خویش را می‌فهمیم و باز می‌شناسیم. در آغاز انقلاب، ایران در مقابل غرب، هویت و خودفهمی اسلامی به مفهومی ایدئولوژیک پیدا کرد. پس از آن، خودفهمی‌ها و هویت‌های سیاسی متکثر در مقابل هویت اسلامی - ایدئولوژیک انقلاب هویت یافتند. لاجرم نقش "غیر" در این هویت‌یابی‌ها به شیوه‌ای پیچیده انعکاس می‌یابد. در حال حاضر نیز در جهان سوم هویت‌یابی متأثر از واکنش به فرآیندهای جهانی شدن است. انواع ملی‌گرایی‌ها، بنیادگرایی‌ها و جنبش‌های احیاءگرا در مقابل این فرآیندها شکل گرفته‌اند. در شرایط خاص ایران، اکنون چنین به نظر می‌رسد که "خودی" که در قالب خودفهمی و هویت ایدئولوژیک شکل گرفته بود با توجه به دلایلی که اشاره شد، غیریتی یافته است که در مقابل آن خودفهمی و هویت تازه‌ای شکل می‌گیرد. از آنجا که غیر آن "خسود" در تجدد غربی تشکیل می‌شد، فرآیندهای جهانی شدن اینک با گسترش همان تجدد در مقایسه‌ی عظیم، در شکل‌گیری خودفهمی تازه نقش تعیین‌کننده یافته‌اند.

به نظر می‌رسد که تحولات سیاسی و گفتمانی نیمه دوم دهه ۱۳۷۰، دست‌کم برخی از شرایط لازم برای تشکیل خودفهمی و هویت سیاسی در مفهوم "سیاست نرمال" را به ارمغان آورده باشد. در این گفتمان بر اهمیت تکثرگرایی، قانون‌گرایی و حقوق مدنی تأکید می‌شود. اگر وحدت‌گرایی ایدئولوژیکی که در آغاز انقلاب سبب خودفهمی و هویت اسلامی شده بود، نیازمند تأسیس یک

هویت فراگیر در قالب اسلام بود، اینک نیز کثرت‌گرایی لازم برای پذیرش خودفهمی‌ها و هویت‌های گوناگون، نیازمند بستر مشترک و متنوع‌تر می‌باشد. در این معنا، چارچوب‌های سیاسی، پیشینه تاریخی و فرهنگی، فرهنگ و زبان فارسی همراه با تعلقات حساس و گاه شکننده اقلیت‌ها و گروه‌های قومی و زبانی و مذهبی دست به دست یکدیگر می‌دهند و حداقلی از هویت ملی ایجاد می‌کنند.

تکثر و پراکندگی در خودفهمی‌ها و هویت‌ها تنها از نقطه نظر ایدئولوژی‌های وحدت‌گرا به معنی بحران در هویت تلقی می‌شوند. تمام ایدئولوژی‌هایی که به شیوه‌ای غیردمکراتیک در پی ایجاد شالوده‌هویی واحدی بر حول ارزش‌ها، آرمان‌ها، ملیت‌ها، نژادها و غیره بوده‌اند، موجد دوگانگی و تفکیک خودی و بیگانه شده‌اند. در مقابل، از نقطه نظر دمکراتیک، تکثر و پراکندگی در هویت‌ها به معنی بحران هویت نیست؛ بلکه بحران ایدئولوژی هویت‌ساز است. چنان‌که اشاره شد، در غیاب ایدئولوژی‌های هویت‌ساز و فراگیر، هویت‌ها و خودفهمی‌ها همواره سیال، متحول و ناتمام‌اند و در مقابل اغیار مختلف شکل می‌گیرند و تحول می‌یابند.

و سرانجام آنکه، هویت ملی ایران شالوده‌مركزی و واحدی ندارد؛ بلکه همچون موزائیکی است که عوامل مختلف از تاریخ و فرهنگ ایرانی، مذهب اسلام و تشیع، فرهنگ و تمدن مدرن و فرآیندهای جهانی شدن در شکل‌گیری آن مؤثر بوده‌اند.



شروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی